

لازم برای زندگی در محیط بی وزنی را طی کنند. این موضوع در ابتدا برای فضانوردان، دست کم از لحاظ جسمی سخت خواهد بود اما بعد از مدتی با شرایط زندگی در فضا آشنا می شوند و می توانند به درستی بر روی حرکات خود تسلط داشته باشند.

علاوه بر این آنها مدت زمان زیادی را در درون یک شبیه ساز به نام "شهاب سنگ تهوع" خواهند گذراند که آنها را در قوسهای پیش بینی نشده ای خواهد چرخاند تا تجربه حرکت در فضای بی وزنی را تجربه کنند. همچنین برای مدتی در درون محفظه هایی که حالت شناور دارد آموزش می بینند که کار در فضا را برای آنها شبیه سازی خواهد کرد. علاوه بر این، فضانوردان در زمینه مهارت های زنده ماندن در زمین نیز آموزش خواهند دید تا در صورتی که فرود آمدن آنها طبق انتظار پیش نرفته و با دشواریهایی همراه باشد، بتوانند جان خود را نجات دهند. با اختراع واقعیت مجازی، ناسا و دیگر آژانسهای فضایی از روش آموزش سه بعدی با استفاده از این سیستمها استفاده می کنند. نکته بسیار مهم این است که فضانوردان قبل از ترک زمین باید از لحاظ بصری و حرکت شناسی به طور کامل با شرایط فضا آشنا شوند.

آموزشهای آینده

در حالی که بسیاری از آموزشهای فضانوردان در داخل آژانسهای فضایی صورت می گیرد، شرکتها و موسسات خاصی نیز وجود دارند که برای آماده کردن خلبانان عمومی و نظامی و همچنین مسافران فضایی، این افراد را در زمینه سفر فضایی آموزش می دهند. ظهور توریزم فضایی فرصتهای آموزشی دیگری را برای افراد عادی که می خواهند سفری به فضا داشته باشند اما نمی خواهند این کار را به عنوان یک تخصص و شغل داشته و در واقع تنها به جنبه ماجراجویی و تفریحی آن توجه دارند، فراهم خواهد کرد. علاوه بر این بزودی باید شاهد فعالیتهای تجاری در فضا باشیم که مستلزم آموزش نیروهای حرفه ای و کارآمد خواهد بود. جدای از ماموریت و کسانی که به فضا می روند، سفر به فضا یک ماجراجویی خطرناک و چالش برانگیز است که در هر صورت باید آموزش کافی در این مورد دیده شود.



نزدیک شهر نورنبرگ آلمان خانواده ای با ۱۸ فرزند زندگی می کردند. پدربزرگ خانواده برای امرار معاش آنها، می بایستی ۱۸ ساعت در روز به هر کار سختی که در آن حوالی پیدا می شد تن می داد. در همین خانواده فقیر دو برادر خیالاتی، رویایی محال در سر داشتند آنان شیفته هنر بودند. اما نیک می دانستند که پدرشان هرگز نخواهد توانست مخارج سنگین تحصیل هنر را بپردازد. سرانجام یکی از برادران پذیرفت که چهار سال کار کند و مخارج تحصیل برادر دیگر را تقبل کند به شرطی که پس از چهار سال او از طریق فروختن نقاشی هایش خرج تحصیل برادر را دادا کند... هر دو برادر به عهد خود وفا کردند. چهار سال گذشت هنرمند جوان به دهکده اش بازگشت، نزد برادر رفت و گفت: الوعده وفا برادر... وقتش رسید تا روایت را تحقق بخشی و هنرمند ششوی من اکنون نقاشی پر آوازه ام و می توانم حامی تو باشم.

برادر شاغل سرش را پایین انداخت: برادر، من نمی توانم... نمی توانم نقاش شوم در این چهار سال من مجبور به کار در معدن بودم... استخوان انگشتانم چندین بار شکسته و در دست راستم درد شدیدی را حس می کنم، حتی نمی توانم ممتد یک لیوان را در دستم نگه دارم. من نمی توانم با مداد یا

قلم مو کار کنم و آن نقشهای ظریف را طرح زنم... سالها گذشت... برادر کارگر به خاطر صدمات حاصل از کار در معدن هرگز نقاش نشد... اما... اگر شما شاهکار البرشت دورر را دیده باشید داستان شریف و پینه بسته ای را می بینید که به هم چسبیده و انگشتان لاغرش به سمت آسمان است، دستانی که که "البرشت دورر" شهیر به پاس قدردانی از اینار برادرش آلبرت با هنرمندی و عشق فراوان نقش زده... او این نقاشی را داستان نامید اما مردم صفتی بر آن افزودند... داستان دعاگو، دستانی که به مدد خدا معجزه کرد و یکی از بهترین هنرمندان را به همه دور آنها هدیه داد... انگشتانی که اگر چه طرحی نکشید و نقشی نزد اما زندگی انسانی به زیبایی رسم کرد، و اگر ظاهرا هنری عرضه نکرد هنرمندی عرضه کرد... دستانی که خود، هنر شد...

هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد به عشق ثبت است بر جریده عالم دوام ما

حافظ

آرمان عابد



را از یاد نبرده، آنقدر آن لحظه ها خوب و رویایی بودند و دریل چنان آرامشی داشت که بارها گفت نمی خواهد به زندگی برگردد. نه از ترس خبری بود، نه از خشم و دیگر احساسات منفی. فقط نور بود و آرامش... صدایی در گوشش پیچید که می گفت هیچ بنده ای نباید قدرت خداوند را فراموش کند. و با قدرت خداوند، دریل دوباره به زندگی برگشت و با اینکه همه پزشکان می گفتند حتی اگر چشم باز کند تا آخر عمر نمی تواند خودش و خانواده اش را به یاد بیاورد، دریل موفق شد تمام یافته های علمی را زیر سوال ببرد. دریل مدتی بعد از بیمارستان مرخص شد و زندگی دوباره ای را آغاز کرد. به خاطر اثر آن هفت دقیقه، او تا آخر عمر مجبور است زیر نظر پزشک باشد و دارو مصرف کند و برای بهبود برخی فعالیتها فیزیوتراپی شود اما مردی که روزی پزشکان می گفتند حتی نمی تواند حرف بزند، به راحتی دوچرخه سواری و پیاده روی می کند و از همه مهمتر، زندگی می کند...

پزشکان درست می گفتند؛ زندگی دریل هرگز مثل قبل نشد. درمان او هنوز ادامه دارد و گاهی اوقات اوضاع خیلی سخت پیش می رود ولی همیشه حتی در سخت ترین لحظه ها به خودش نهیب می زند که نباید قدرت خداوند را دست کم بگیرد. چون خیلی وقتها قدرت خداوند تمام معادلات را به هم می زند.

ماجراهای واقعی خارجی

بقیه از صفحه ۱۳

معجزه در هفت دقیقه

صدایش را می شنود؟ دریل به سختی سرش را تکان داد. پرستار این بار گفت: "اسم من میسی هستش. میتونی اسمم رو تکرار کنی؟" او در کمال تعجب، دریل دهانش را باز کرد و آهسته اسم پرستار را تکرار کرد. همین لحظه نیکی وارد اتاق شد و وقتی چهره خندان پرستار را دید، فهمید اتفاقاتی خوبی در راه است. دست همسرش را گرفت. پرستار از دریل پرسید: "این خانم خوشگلی که دست شمارو گرفته، کیه؟"

دریل سرش را به طرفی که نیکی ایستاده بود برگرداند و گفت: "دوستت دارم."

پزشکان معالج دریل هنوز برای بهبود او دلیل منطقی و علمی ندارند، جز اینکه بگویند همه اینها فقط یک معجزه است. بازگشت دریل به زندگی، هنوز رازی است که هیچ پزشکی پاسخی برایش پیدا نکرده.

دریل اما می گوید هنوز آن لحظه های خاص